

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک: ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نامبر: ۸۸۹۲۵۴۶۷ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۹ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز
تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: مصیم • تلفن: ۴۴۵۳۳۲۷۵

www.sharghdaily.ir

دوشنبه ۵ اردیبهشت ۱۴۰۱ • ۲۳ رمضان ۱۴۴۳ • ۲۵ آوریل ۲۰۲۲ • سال نوزدهم • شماره ۴۲۶۵ • ۱۲ صفحه
اذان ظهرتهران ۱۳:۰۲ • اذان مغرب ۲۰:۰۵
اذان صبح فردا ۴:۴۷ • طلوع آفتاب ۶:۱۸

سرتق

دیالوگ روز

ناخدا خورشید- ناصر تقوایی - ۱۳۶۵

ناخدا (داریوش ارجمند) به مستر فرهان (علی نصریان)؛ نمی‌دونم چه مسلکی داری؟ پولی که تو می‌خوای به من بدی، من هنو نمی‌دونم عکس شاه چه مملکتی روشه... اما اون بی‌نواهایی که زندگیشونو سپردن به دست تو... لابد چند تا آدم بیکار و بدبختن که دنبال به لقمه نون می‌خوان از وطن برن آواره غربت بشنن... اون وقت تو به من می‌گی بیرم، بیادشون کنم تو یکی از این جزیره‌های وسط دریا... جایی که نه آب هست نه آبادی ... فرهان: نه... نه... ناخدا نفهمیدی ... ناخدا: سفر بهشته تو خیال اونا، تو می‌گی من ببرمشون جهنم؟

آکادمی

چه باید کرد؟



بابک زمانی

نورولوژیست

مهم‌ترین دلیلی که اصلاح تعرفه و در نتیجه اصلاح سیستم سلامت کشور به نتیجه نمی‌رسد، آن است که به‌طور استثنائی حکومت و مردم به‌طور کل، در مخالفت با این اصلاح توافق دارند و همه چیز را از خواست و اراده پزشکان می‌بینند و نه قوانین سفت و سخت اقتصادی! وزیر رفاه زیر ذربین نقد عمومی است اما درخواست او برای کاهش تعرفه‌های پزشکی با سکوت علامت رضایت عرصه عمومی روبه‌رو می‌شود. عرصه عمومی دلائلی قابل درک و منطقی برای نارضایتی از سیستم سلامت کشور دارد. چگونه ممکن است سیستم سلامتی که به دلیل تعرفه‌های نازل وجودنداشتن نظارت کیفی در حال زوال است، رضایت عمومی به بار آورد؟ انکار مشکلات و درعین‌حال درخواست افزایش تعرفه‌ها به جهت رفع مشکلات سلامت داتا متناقض است،ا پس چه باید کرد؟

واقعیت آن است که درخواست واقعی‌کردن تعرفه‌ها از جانب پزشکان و مجامع پزشکی عمدتا برای رفع مشکلات سلامت صورت می‌گیرد نه چیز دیگر. نزول کیفیت در سیستم سلامت بزرگ‌ترین خسارت جامعه‌ای است که شاه‌نورز باید به آن اشتغال داشته باشد. دلیل اصلی مهاجرت پزشکان هم کار در یک محیط علمی و آکادمیک است نه درآمد. این موضوعی است که عرصه عمومی اکنون فقط از زاویه در آمد درک می‌کند. پزشکان و جوامع پزشکی خود را مهم‌ترین طرفداران قطع رابطه مالی پزشک و بیمار و تقویت سیستم‌های بیمه و پوشش دولتی می‌دانند، درحالی‌که تا صحبت تعرفه پیش می‌آید،گمان می‌کنند پزشکان در برابر وضعیت اقتصادی مردم بی‌تفاوت هستند؛ حال آنکه هیچ‌کس به اندازه پزشکان این موضوعات مطرح‌تر و حساس‌تر نیست. پزشکانی که با همه مردم در بحرانی‌ترین دقایق زندگی شان در ارتباط هستند، پزشکانی که محرم‌ترین گوش‌ها بسرای عمیق‌ترین دردها به‌شمار می‌روند، پزشکانی که حتی به‌عنوان رئیس بخش و مدیر گروه و رئیس انجمن و رئیس بیمارستان و مسئول نظام پزشکی و… هم همواره کمترین اختیار اجرایی و اقتصادی در اداره اوره را داشته و دارند. همه آنها تنها مسئول به فراد رساندن امروزی هستند که در تنگنا قرار گرفته است؛ تنگنایی که ابعاد آن را هر لحظه دیگری تعیین می‌کند. بنابراین ناکفته پیداست که اولین قدم در اصلاح سیستم سلامت باید تلاش جهت پرکردن فاصله‌ای باشد که بین جامعه پزشکی و عرصه عمومی افتاده است.

جامعه پزشکی و به‌خصوص بخش‌هایی از آن که نتایج این بحران بر سلامت و امنیت جامعه را بیش از بقیه درک می‌کنند و به دلیل نوع کارشان این موضوع در نظرگاه ایشان قرار می‌گیرد، باید هم در عرصه سخن و تبلیغ و هم در عرصه عمل راه‌حل‌هایی را بیابند که منجر به همدلی و همراهی توده‌های عظیم مردم فرهیختگان و افراد مرجع شود و نه منجر به واکنش ایشان! تلاش در اصلاح سیستم سلامت هم بخشی از تعهداتی است که پزشکان برای آن سوگند خورده‌اند. در عرصه سخن نگارش و گردش مطالب خود به اشتراک می‌گذارند؛ مطالبی که حداکثر چند هزار خواننده و بیننده پیدا می‌کنند که اکثریت مطلق آنها خود پزشکان هستند. پزشکان باید این شیوه را رها کرده و از طریق افراد رسانه‌ای و مرجع غیرپزشک در جست‌وجوی مخاطب عام وتوده‌های میلیونی و تاثیر بر عقاید و نگرش ایشان باشند. باید این پیام را برسانند که جدی‌ترین منتقدین سیستم سلامت خود ایشان هستند. اینکه وقتی سخن از تعرفه می‌کنند، تنها دغدغه‌شان به‌خطرآفتادن کیفیتی است که گوهر زندگی و حرفه‌ای‌شان است. در عرصه عمل پزشکان چاره‌ای ندارند جز آنکه در مقابله با بحران موجود وارد نوعی کنش اجتماعی بشوند و در این کنش اجتماعی هم باید بداندن مثل همه کنش‌های اجتماعی هدف اصلی تأثیرگذاشتن بر تلقی عمومی و جلب نظر توده مردم است و نه تأثیر مستقیم بر قدرتمندان و تصمیم‌گیران. اگرچه دشوار است اما تا زمانی که درخواست‌های جامعه پزشکی به شکل درخواست‌های عمومی درنیاید کسی در سطح تصمیم‌گیران به آن واقعی نخواهد نهاد. این قاعده همه جوامع است اما در کشور ما که صداها بر برنامه‌ها غلبه دارند، به مراتب بالاتری صدق می‌کند. در عرصه عمل پزشکان هیچ‌گاه نباید اورژانس‌ها و آن بخش از مردم بسییار فقیر را از نظر دور کنند، در هر کنش اجتماعی آنها اهداف آن کنش بلکه وظیفه اخلاقی پزشکان حکم می‌کند که در مواجهه با هر دو اینها آنچه در توان دارند، به میان آورند. به علاوه در بسیاری از موارد اگر امکان عدم عرضه خدمات به شکل جمعی به دلیل نبود قوانین مناسب وجود ندارد اما عدم پذیرش وجوهی که آشکارا تحقیرآمیز هستند، همیشه هست و اگر به شکل جمعی در یک روز و مناسبت خاص و در ازای انجام دقیق کارهای موظف و بهترین نحو صورت بگیرد، می‌تواند اولین پیام مثبت به عرصه عمومی باشد.

یکی از عواملی که می‌تواند در تصمیم‌گیری نیکوکاران و

کششگران مؤثر واقع شود، ارزیابی پروژه از مسیر مشاهده‌گری و تحقیق پیمایشی با همان میدانی است. تجربه نشان داده است به صرف گزارش‌های شفاهی و حتی کتبی از سوی ذی‌نفعان

یا درخواست‌کنندگان، چه اشخاص حقیقی و چه نهادهای دولتی، نمی‌توان و چه بسا نباید برای ارائه هرگونه خدماتی تصمیم‌گیری‌های احساناتی و به دور از تامل و تعقل کرد. مهم‌ترین دلیل، تفاوت دیدگاه در برداشت نهایی از یک مسئله است. شاید همراهان این یادداشت با چند مثال، به موضوع وضوح بیشتری بپخشند. سفر استاندار کهگیلویه‌وبویراحمد به مناطقی از این استان و گریه او به دلیل فقر مردم روستایی در شبکه‌های اجتماعی بسیار دیده شد و واکنش مخاطبان نیز در راستای بی‌کفایتی مسئولان و جانبداری صرف از روستاییان قابل پیش‌بینی بود. اما آیا می‌شود به این موضوع از جنبه دیگری نگاه کرد؟
باید در یک تجربه سهیم شویم. در زلزله شهر «سی سخت» مردم مانند همشیشه و به شکلی خودجوش در حال جمع‌آوری انواع کمک‌های نقدی و غیرنقدی برای آنها شدند. من نیز به‌عنوان یک کتشرگ اجتماعی چند روز پس از زلزله به این شهر رفتم. چون کسان زیادی بودند که تمایل به کمک داشتند، اما گام اول بررسی بود. اولین چیزی که بسیار بربرگ نشان می‌داد، خانه‌های ویلایی زبیا و شکی بود که در منطقه ییلاقی سی سخت ساخته شده بود. منطقه‌ای خوش آب‌وهوا شبیه دربند تهران. مالکان این خانه‌های ویلایی اغلب در شهرهای دیگر این استان زندگی می‌کردند و آن خانه‌های زبیا، ولاهیایی بود که برای ایام تفریح و استراحت خود ساخته بودند. دومین نکته‌ای که بسیار خودنمایی می‌کرد، این بود که تقریبا هیچ‌کدام از ساختمان‌های زلزله‌زده در و پنجره آهنی نداشتند و من با تعجب فکر می‌کردم بقی سخت زلزله چنان بوده که همه در و پنجره‌ها را از جا کنده است؟ خیر، چنین نبوده؛ بلکه بلافاصله بعد از زلزله، مالکان در و پنجره‌های آهنی را برای فروش جدا کرده بودند و خیلی زود با جرتقیل‌هایی که در تمام شهر به



زهرامشاق

چشم می‌خورد، آواربرداری و آماده‌شدن برای ساخت‌وساز دوباره را شروع کرده بودند. بنیاد مسکن نیز با برپایی یک ستاد در کانکس شروع به نام‌نویسی از مالکان و اندک مستأجران آن منطقه، برای اعطای وام کرده بود. تمام این صحنه‌ها کافی بود که نتیجه‌گیری شود ساکنان این شهر فقیر نیستند که نیاز به کمک‌های مردمی داشته باشند و از قضا حتی می‌شد آنان را برای ساخت خانه‌های شیک، ولی سست و به دور از اصول مهندسی که برای آن منطقه ساخت خانه‌های ضد زلزله را توصیه می‌کنند، مورد انتقاد قرار داد. و اما تجربه اخیر که به بعد از انتشار فیلم کریمه استاندار برمی‌گردد، سفر به «باسوج» که مرکز استان است، «دیشموگ» و نیز چندین روستا، و درست اینجاست که می‌توان زوایای دید مختلف و حتی متفاوت را مورد توجه قرار داد. اولین چیزی که به چشم می‌خورد سرسبزی، چشمه‌ها و رودخانه‌های جاری و باغات و مزارع و رونق دامداری است. اینها داشته‌ها و بضاعت‌های استان تعریف می‌شود. درحالی‌که در مقایسه با استانی مانند سیستان‌ولوچستان که پیش از دو دهه است که گرفتار خشکسالی است، استان کهگیلویه‌وبویراحمد فاقد این خصیصه منفی است. نکته ظریفی که در اینجا وجود دارد، این است که مسئولان در سطوح ارشد و حتی میانی ن‌هتنها موظف به شناخت و آگاهی از کمبودها و مشکلات هستند؛ بلکه باید به توانمندی‌های استان خود و هم‌جوار نیز اشراف داشته باشند. اشراف عمیق و تبیین آن سببباف و زندگی عشایری ازجمله مواردی است که می‌شود به درستی قرار دهد. آقای استاندار می‌توانست یا می‌تواند به جای گریستن داشته‌های موجود را به مردم منطقه نشان داده و با دیدن آن همه ظرفیت بالقوه، برای چگونگی رشد و نمو و بهره‌مندی از این بضاعت‌ها برنامه‌ریزی کند. برای مثال منطقه انباشته از گیاهان دارویی است، وجود مرغ و دام، جنگل‌های انبوه بلوط و زنان گلیم‌باف و زندگی عشایری ازجمله مواردی است که می‌شود به توسعه و تقویت هرکدام از این ویژگی‌ها همت گماشت. این در حالی است که بسیاری از گروه‌های خریبه فعال در استان، اهالی را به سبدهای غذایی و کفش و لباس‌های خود وابسته کرده و نگاه را از سمت توانمندی به سمت ترویج تکدی‌گری خیره‌ای پیش برده‌اند. و مفهوم عریان آن این است که کاهلی به آنها هدیه و در عوض عزت نفس از آنان ستاننده شده است. بیشترین نیاز، همچون بسیاری از نقاط دوردست شهری و روستایی جاده است. جادوسازی نیازمند بودجه‌های کلان است که از قضا با توجه به

واگوییہ

علی و درد بزرگ تاریخ!

حسن خلیل خلیلی، وکیل؛ علی؛ بزرگمردی که تاریخ را در اعجاب شخصیت خویش فرو برد خود، بزرگ‌ترین درد تاریخ است!

درد سکوت آگاهان تاریخ در مقابل ظلمی که فرق بشریت را شکافت! و علی، صدای وطن‌انداز درد بشریت در سکوت تاریخ است. فرقی که به دست جهل شکافته شد تا در هماره تاریخ، همچون پرچی بر بلندای ضمیر مصلحت‌اندیشان و ملاحظه‌کاران روزگاران و اعصار به اهتزاز در آید و وطن‌انداز که؛ سکوت آگاهان و عالمان تاریخ در مقابل بدعت‌ها و زخما و جراحات‌های بشریت، نتیجه‌ای جز شکافتن فرق مصلحت‌ها واقعی تاریخ ندارد.

آن‌سان که عدالت با شمشیر تعصب، حق به دست جهل، حقیقت

با حربه مصلحت، ایمان با وسوسه تزویر و آگاهی با سیلی زور، در

قربانگاه بی‌تفاوتی و سکوت ذبح می‌شود؛ محراب، این مقدس‌ترین

مظهر عبودیت و بندگی، تبدیل به قتلگاه شریف‌ترین جلوه‌های انسانیت

می‌شود. درد تاریخ، تنهایی علی است. تنهایی‌نگاهی که استضعاف

انسان را برهنی‌تابد، ششکمبراگی دوتان و گرسنگی کودکان را تحمل

نمی‌کند، تبعیض را با هر رنگ و لعابی نمی‌پذیرد. درد و تنهایی علی،

از پسرده‌ری آگاهان و تعصب جاهلان است؛ آگاهانی که لذت دنیا

مهر سکوت بر دهانسان نهاده و نادانانی که جمود جهل و غرور تعبد

گرفتارشان کرده است.

درد تاریخ، آنگاه به اوج خود می‌رسد که همه چیز در خدمت جهل و

فریب قرار می‌گیرد و تبدیل به قربانگاه ایمان، شناخت و مبارزه می‌شود.

بود، از نقطه امن بیرون کشاند و در دهه ششم زندگی،

برد به سوی مسیری تازه و البته ناشناخته؛ مسیری که

به قول خودش هزارچم‌گونه و گاهی بسیار سخت بود.

همین شد که تابستان ۸۷، بنش خیابان اصلی روستایی

شمالی حوالی نوشهر، در یک فضای بیست متری

کتابخانه‌ای راه افتاد که صبح یک میز و چند صندلی

رنگی، مقابلش چیده می‌شد؛ به این امید که بچه‌ها

رستگار شدم؛ «فزت و رب الکعبه».



● در حاشیه پایتخت، نقطه‌ای بین اسلامشهر، اتوبان تهران-ساوه و اتوبان آزادگان منطقه‌ای مملو از کوره‌های آجرپزی که فاقد امکانات زیرساختی و لوله‌کشی آب است عکس:فروغ طاهرخانی، باشگاه خبرنگاران جوان

تماشاگر

نجفِ یدالله و رمضان‌الله



رضا صدیق

مشابه ماه مبارک رمضان در نجف اشرف را در هیچ بلادی نمی‌توانی تجربه کنی. این ماه در نجف، چنان جلوه‌ای دارد که حتی اگر در قید و در جریانش نباشی، به واسطه محیط و اتمسفر جاری در نجف با تمام وجودت حسش می‌کنی. از حال و هوای مردم تا خاک نجف، گویا یکپارچه مهمان این ماه می‌شود. به شکلی که فردای روز عید فطر حس می‌کنی چیزی تمام شده است. به جرئت می‌توانم بگویم که در هیچ شهری بر حسب تجربه «خانه‌به‌دوشی در جهان»، تجربه نکردم این حال را.

مناسک ماه رمضان در «نجف» میان مردم با مناسک‌های دیگر دینی تفاوت بسیار دارد. ددم‌های افطار که می‌شود، مردم سفره‌هایشان را کنار حرم پهن می‌کنند و روی زبلوهایشان می‌نشینند و مانند یک میهمانی عظیم، تا چشم کار می‌کند خانواده‌های نجفی نشستند. هرکس بر حسب بضاعت سفره‌ای کنار سفره دیگری پهن کرده، یکی خرما گذاشته و دیگری هندوانه، یکی دوغ گذاشته و یکی برنج، هرکس چیزی سر سفره گذاشته و به انتظار اذان نشست‌اند تا همه با هم افطار کنند. در شارع امام صادق علیه‌السلام، سفره‌ای به اندازه خیابان پهن می‌شود و همه عابران می‌توانند بر سفره بنشینند. هر سو چشم کار می‌کند سفره‌های برای افطار پهن است. به‌راستی که معنای عینی «میهمانی خدا» را می‌توانی در رفتار و فعلیت مردم ببینی.

کنار ضریح، روبه‌قبله، هرسال مردی نذری دارد که هست، یک لیوان دوغ، یک تکه نان جو و یک تکه حلوائی خرما کنج‌جدی کنار هرکسی می‌گذارد. قدیمی‌ها می‌گویند این مرد نسل اندر نسل نذرشان بوده که چنین افطاری‌ای را پخش کنند. نذرهای نسلی و میراثی بین عراقیان مسبوق به سابقه است. یعنی جدی نذری کرده و تمام نسل‌های بعدی مقید به این نذر هستند تا به نسل بعدی برسند. مثل همین پیرمرد که شیرینی افطار کنار ضریح امیرالمؤمنین(ع) را نسلشان مهیا کرده. صفای آن تکه نان جو و حلوائی خرما را در هیچ جایی تجربه نکرده‌ام. آن افطار دلچسب‌ترین افطاری است که روزه‌دار می‌تواند در عمرش تجربه کند. عجیب است و تا تجربه کنی شاید وصفش آن لذت شیرین را نرساند.

شب‌های احیا اما در عراق برنامه‌ای جدا دارد.

شب نوزدهم که شب ضرت‌خوردن امیرالمؤمنین است، همه می‌روند به مسجد کوفه. آه از آن لحظه. گویا که ستون‌های مسجد می‌لرزد. همه ناله می‌کنند. وقتی اذان صبح داده می‌شود، محراب و مقتل امیرالمؤمنین، در میان سیل جمعیتی که لبیک می‌گویند و عزاداری می‌کنند، تصویری عجیب می‌سازد. در مقتل ولی‌الله ایستاده‌ای و باورش سخت است که گویی تاریخ در آن لحظه رقم می‌خورد که عرش فریاد می‌زند «قل عتلی مرتضی».

شب بیست‌ویکم و شب شهادت مولا، همه به حرم می‌آیند و عزاداری می‌کنند. برسرزنان وارد حرم می‌شوند و فریاد «تهمت والله ارکان الهدی» سر می‌دهند. به حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها تسلیت می‌گویند. از همه عراق در این شب در حرم جمع می‌شوند و از دری به‌سرزنان وارد می‌شوند و از در دیگر وداع می‌گویند.

شب بیست‌وسوم قدر اما همه عراق راهی کربلا می‌شوند زیرا در روایات شیعه، شب اصل قدر را این شب گفته‌اند و زیارت مخصوص سیدالشهداست. زیر قبه جمع می‌شوند و قرآن سر می‌گیرند و تا طلوع فجر دعای فرج می‌خوانند. نجف و ماه مبارک رمضانش، قصه‌های گفتنی زیاد دارد. حال و هوای عجیبی دارد. تجربه‌ای تکرارنشدنی است. برای آنان که تقید دینی هم ندارند یک ماه نشستن در این ماه برای فهم این فضا و دیدن این تجربه و حضور، نیست. برای آنان که اهل روزه هستند که قطعا واجب است این تجربه و حضور. حتی اگر یک بار هم که شده، یک ماه در این شهر و رمضانش بنشینند تا فهم دیگری از ماه مبارک «رمضان» دریافت کنند. آنان که تجربه کرده‌اند، می‌دانند که بعد از این تجربه، دیگر هیچ ماه رضوانی نمی‌گذرد، مگر اینکه دلنتگ آن حال و هوا شوی.

نجف، شهری است که بودن در آن در هر زمانی، جلوه‌ای دارد و آه از نجف.

